



بررسی احکام خرید و فروش خون در عصر حاضر از منظر فقه امامیه^۱ • عزیز باقری^۲

چکیده

یکی از مسائل مهم فقهی مسئله خرید و فروش خون است که به عنوان یک مسئله مستحدثه قابل طرح و بررسی می‌باشد، با توجه به اینکه در صدر اسلام و بعد از آن در زمان متقدمین فقه‌های شیعی استفاده محله از خون رایج نبوده، دلائل فقهی و فتوای فقها بیانگر حرمت آن است، اما از آنجایی که امروزه در خون، به ویژه در خون انسان منافع بسیاری کشف شده است، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که اصولاً مفاد ادله حرمت این موضوع چیست، و گستره آن تا به کجاست؟ و آیا استفاده خون انسان را به خصوص در امور پزشکی نیز شامل می‌شود؟ بر فرض جواز بهره‌برداری، آیا معامله خون جایز است؟ با توجه به ادله حرمت و جاودانگی احکام آیا زمان و مکان تاثیر در احکام شرعیه دارد؟

در نوشته حاضر بعد از مفهوم‌شناسی واژگان، در ابتدا به کلیات و شرایط عمومی انعقاد خرید و فروش خون و در بخش بعدی به مفاد و گستره‌ی ادله حرمت خون و در بخش انتهایی مفاد و گستره‌ی ادله جواز مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ که در نهایت بعد از تبیین دقیق ادله حرمت و جواز از ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گرفته و نتیجه آن تبیین خواهد شد.

واژگان کلیدی: حکم، خرید و فروش، خون، فقه امامیه

۱- تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۷/۱۲ _ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۱/۲۱

۲- دانش پژوه دوره کارشناسی فقه و معارف اسلامی جامعه المصطفی العالمیه، مشهد مقدس





مقدمه

با توجه به آیات و روایت چندی که دین اسلام را آخرین دین و کامل‌ترین دین معرفی نموده و می‌فرماید «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ (احزاب، ۴۰)» و «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (مائده، ۳)» قانون و احکامی که از دین مبین اسلام انتظار می‌رود باید جهانی و جاویدانی باشد تا بتواند نیاز جامعه بشریت را تا روز قیامت برآورده سازد و از طرفی دیگر یک تعداد مسائل وجود دارد که در زمان تشریح متصور و مطرح نبود و کم کم به مرور زمان مطرح شده است، و لذا قوانین اسلامی نیز به تک تک آن‌ها نپرداخته است؛ اما تعدادی از قواعد کلی را تبیین فرموده که می‌تواند راهگشا باشد؛ و از آن مسائل بعنوان مسائل مستحدثه یاد می‌شود، که یکی از آن مسائل مستحدثه مسئله خرید و فروش خون است. به این عنوان که در زمان تشریح هیچ‌گاه در امور پزشکی با آن فوائد که امروز متصور است مورد استفاده نبوده و لذا نوعاً ادله که به چشم می‌خورد دال بر حرمت خون است. اما در زمان حاضر همان‌گونه که علوم تجربی و بخصوص علوم پزشکی پیشرفت چشم‌گیری داشته و تغییرات زیاد را در عرصه‌های مختلف از امور پزشکی گرفته تا نظام زندگی مردم ایجاد کرده است، طبیعتاً تغییرات و یا حداقل زمینه ایجاد موضوعات جدید احکام شرعی را فراهم کرده است. بنابراین در نوشته حاضر لازم دانستیم مسئله حکم شرعی خرید و فروش خون را با توجه به شرایط موجود از منظر مکتب اسلام و فقه امامیه بررسی کنیم.

در خصوص احکام خون همان‌گونه که اشاره شد از نقطه نظرهای مختلف جای بحث دارد، اما با توجه به اهمیت علمی و عملی که مترتب بر مسئله خرید و فروش خون در امور پزشکی است و همچنین با توجه به مستحدثه بودن مساله خرید و فروش خون، دیگر نمی‌توان برای این مسئله پیشینه‌ای را رصد نمود. تنها، گروهی از فقهای معاصر هستند که گاهی در ضمن مالکیت انسان بر اعضای خودش و گاهی هم در ضمن احکام پیوند اعضاء انسان به انسان دیگر مسئله خرید و فروش خون را مطرح نموده، و بعضاً در ذیل استفتائات و متفرقات فقهی این مطلب را طرح نموده‌اند، که خود در عین حال از یک نوع پراکندگی برخوردار است. لذا مبانی مسئله مذکور را از تمام جهات مورد تبیین و بررسی قرار می‌دهیم. آن‌چه که در نوشته حاضر نقش اصلی دارد مبانی خرید و فروش خون در امور پزشکی است؛ در ابتدا عناصری را که معمولاً در خرید و فروش، نقش کلیدی دارد و جزء شروط اصلی و تحقق بیع است را بررسی نمودیم و در ادامه یکی از مبانی حرمت خرید و فروش خون را و بعد در ادامه مبانی جواز خرید و فروش خون را مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌ایم و در انتها با جمع‌بندی از کل مقاله، نوشته حاضر به پایان می‌رسد.

گفتار اول: مفاهیم

مدخل

بعد از تبیین جایگاه مسئله، آنچه در ابتدا نیاز به تذکر دارد تعریف حکم، و بیع است (البته تعریف این دو امر واضح و روشن است اما به هر حال یادآوری آن ولو به عنوان تکمیل چارچوب معمول و مشهور بحث خالی از فایده نیست)، بنابراین در این فصل ابتدا به تعریف این دو اصطلاح اشاره می‌شود و در ادامه به تبیین و تقریر، محل نزاع و مسئله که ما دنبال استنباط آن هستیم پرداخته می‌شود.

تعریف حکم

حکم واژه عربی است که در لغت به معنای چیزی که حمل بر موضوع می‌شود و ملحق به موضوع است. چیزی که تحقق امر، مبتنی بر آن است در صورتی که قطعی و یقینی باشد، و ... آمده است، و به همین مناسبت به معانی قضاء، فقه، علم، منع، رد، استحکام، اتقان، نفوذناپذیری، و چیزی که در آن اختلاف و اضطراب نیست، اطلاق می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۲۶۴) اما در اصطلاح، احکام شرعی به مجموعه قوانین و مقرراتی گفته می‌شود که شارع مقدس برای تنظیم حیات انسان وضع نموده است (شهید صدر، ۱۴۳۳، ج ۲: ۷)

تعریف بیع

واژه «بیع» در عربی، معادل خرید و فروش در فارسی است و این واژه در لغت به معنای معاقد و مبادله مال در مقابل مال است که بین بایع و مشتری واقع می‌شود. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۳۶۳) اما ماهیت و حقیقت بیع در اصطلاح فقهای امامیه تعریف‌های مختلف از حقیقت و ماهیت بیع بیان فرموده است، از این میان برخی از فقها، مانند شیخ انصاری ماهیت بیع را به معنای همان لغوی آن می‌دانند (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳: ۱۰) و از طرفی در تعریف بعضی فقها تعریف‌های مشابه این تعریف به چشم می‌خورد مانند: بیع یا عقد بیع عبارت از ایجاب و قبولی است که بر نقل ملک به عوض معلوم دلالت می‌کنند. (شهید ثانی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۲۷۵) به هر حال در این خصوص تعاریفات متعدد ذکر شده است، اما بعضی فائز اند که در تحقق حقیقت بیع لازم نیست که عوضین مال باشد چنانچه سید حسینی قمی می‌فرماید: در بیع لازم نیست عوضین مال باشد بلکه بیع عبارت از اعطاء شیئی در مقابل شیئی است. (روحانی، ۱۴۱۲، ج ۱۵: ۲۰۸) بنابراین تعریف بیع به مبادله مال با مال، تعریف به اخص است؛ زیرا گاهی بیع، مبادله مال با مال است؛ همانند بیع‌های معمولی که رایج است و گاهی مبادله مال با مال نیست مثلاً کسی اعلان کند که فلان حیوان مانند مار و عقرب را هر که بیاورد من می‌خرم و هدف او نیز بخاطر از بین بردن آنها باشد تا شرشان دفع شود، در این صورت بیع بر این عمل صدق می‌کند و این عمل خرید و فروش عقلائی محسوب می‌شود. اگر چه غرض آن مالکیت بیع نبوده و مبیع، مال محسوب نمی‌شود.





تقریر محل نزاع

خون را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: خون نجس و خون پاک. خون پاک مانند حیواناتی که خون جهنده ندارند و یا خونی که پس از ذبح شرعی در بدن حیوان باقی می‌ماند، و خون نجس مانند خون حیوانی که دارای خون جهنده است. خون‌های پاک مانند خون ماهی و مانند آن که جهنده نیستند و یا خونی که پس از ذبح شرعی در بدن حیوان باقی مانده است، بشرط اینکه منفعت عقلائی معتد به داشته باشد و از آن به هدف غیر شرعی مانند خوردن خون استفاده نشود بیع آن جایز است؛ چنان‌که شیخ انصاری نیز به این امر اشاره دارد. (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ۲۷-۲۸) اما خون نجس نیز بر دو قسم است که قسم دوم، محل نزاع و مورد بحث ما می‌باشد: قسم اول خون نجس که داری منفعت معتد به عقلائی نیست، این فرض چون علما بر آن اجماع دارند که بیع آن جایز نیست (همان)، از محل بحث خارج است؛ و قسم دوم خون نجس همانند خون انسان، که داری منفعت معتد به عقلائی بوده و آن را با هدف حرام مانند خوردن و آشامیدن معامله نکند بلکه هدف حلال و معتد به عقلائی آن معامله شود. این فرض محل منازعه و بحث است که آیا خرید و فروش آن جایز است یا خیر؟ که در این فرض علما اقوال و نظراتی دارند که عمده به دو نظریه جواز و عدم جواز برمی‌گردد و ما نیز در این تحقیق به تبیین این دو دیدگاه و استنباط حکم شرعی آن می‌پردازیم.

گفتار دوم: بررسی شرایط خرید و فروش خون

مالیت خون

۱- فرق مالیت و ملکیت

فرق بین مالیت و ملکیت عموم خصوص من وجه است؛ یعنی گاهی هم مال محسوب می‌شود و هم ملک مانند لباس و کتاب و گاهی مال است ولی ملک محسوب نمی‌شود مانند مباحات قبل از حیازت و کلی قبل از استقرار ذمه، و در مقابل گاهی ملک است ولی مال محسوب نمی‌شود؛ مانند یک دانه گندم (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۶: ۲۱۰)

۲- ملاک مالیت

ضابطه در مالیت داشتن هر چیز داشتن منفعت محله عقلائی است از قبیل لباس، غذا، اسکناس و آلات تجملی و... متصف به مالیت می‌شود (خوئی، بی تا، ج ۱: ۲۴؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱: ۶۹) بنابراین مالیت هر چیزی، به خاطر منفعت حلال و مورد نظر آن است. علت نداشتن مالیت یا به خاطر کمی آن است؛ مانند یک دانه گندم و یا بخاطر پست بودن آن، مانند حشرات، موش و... (علامه حلی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۶۵۰)

بنابراین باید توجه داشت که فایده مالیت حداقل به اندازه ای باشد که مورد توجه و رغبت عقلاء قرار گیرد و شرعا نیز حرام نباشد.

۳- استدلال

کسانی که خرید و فروش خون را جایز نمی دانند دلیل شان مبتنی بر دو مقدمه است، اولاً مالیت داشتن شرط بیع است (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۶: ۲۱۰)

و ثانياً خون منفعت ندارد و هر چیز که منفعت نداشته باشد مالیت ندارد؛ پس در نتیجه خرید و فروش خون جایز نمی باشد.

۴- نقد و بررسی

اولاً: دلیلی در عرف و یا شرع که بر اشتراط مالیت در عوضین دلالت کند، در دست نداریم؛ البته بعضی از علما همان گونه که اشاره شد مالیت را شرط می دانند. ولی باید گفت که حقیقت یک بیع یا مبادله، دادن شیئی در برابر شیئی دیگر است و در صدق بیع نیز به همین مقدار کافی است که عوض و معوض از چیزهایی باشند که در ازای آن شیئی داده می شود. (روحانی، ۱۴۱۲، ج ۱۵: ۲۰۸) تعریف بیع به مبادله کالا با کالا، تعریف به اخض است؛ زیرا گاهی بیع مبادله کالا با کالا است، همانند بیع های معمولی که رایج است و گاهی مبادله کالا با کالا نیست، مثلاً کسی اعلان کند که فلان حیوان مضمی مانند مار و عقرب را هر که بیاورد من خریدارم و هدف او نیز از بین بردن آن ها باشد تا شرشان دفع شود. در این صورت بیع بر این عمل صدق می کند و این عمل، خرید و فروش عقلانی محسوب می شود؛ اگر چه غرض آن مالیت بیع نبوده و مبیع مال محسوب نمی شود (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۳: ۷-۸)

ثانیاً: به فرض این که در عوضین، مالیت شرط باشد، با توجه به دو نکته که در تغییر احکام براساس زمان و مکان بیان خواهیم کرد و همچنین مطالب که بعنوان ضابطه مالیت ذکر شد استدلال به عدم جواز خرید و فروش خون به جهت نداشتن مالیت هم از جهت صغرا هم از ناحیه کبرا دچار اشکال است؛ اما از ناحیه صغرا، چون در زمان گذشته برای خون منفعت محله متصور نبوده است استدلال فوق قابل تامل است. اما در زمان حاضر دیگر نمی توان گفت که خون منفعت محله ندارد، چون نه تنها خالی از منفعت نیست بلکه داری منفعت شدیده نیز هست، همچنین از ناحیه کبرا نیز دچار اشکال است. زیرا بعد از این که به اثبات رسید که خون دارای منفعت محله است، منفعت محله ملاک مالیت می شود، یعنی اگر خون منفعت محله دارد پس مالیت نیز دارد، پس می توان طبق روایت «الناس مسلطون علی اموالهم» خون را بفروشند.

خلاصه اینکه اخذ ثمن در مقابل خون برای منفعت مقصوده ی آن (از لحاظ مالیت داشتن) اشکالی ندارد البته از ناحیه های دیگر ممکن است به این مسئله خدشه هایی وارد کند که متذکر خواهیم شد.

ملکیت خون

یک از مباحثی که در جواز و یا عدم جواز بیع خون نقش کلیدی دارد، مسئله ملکیت خون است، که آیا خون





ملکیت بردار هست یا خیر؟ و در نتیجه منازعه برمی گردد به این نکته که اگر خون ملکیت پذیر باشد خرید و فروش آن جایز است، اما اگر ملکیت پذیر نباشد خرید و فروش آن جایز نیست. اما قبل از ورود به استدلال، به عنوان پیش نیاز به انواع و اقسام ملکیت اشاره می شود.

۱- اقسام ملکیت

ملیکت بر دو قسم است؛ ملکیت تکوینی و ملکیت اعتباری. ملکیت تکوینی مانند مالک بودن خداوند نسبت به کائنات و مافیها می باشد. وجه مالکیت خداوند نیز این است که کائنات و ما فیها، بقانا و حدودا وابسته به اوست، و اصلا منشا پیدایش حق و حقوق از رابطه خلق ایجاد شده است و یا به عبارت دیگر علیت و معلولیت بوجود می آید و خداوند چون خالق کائنات است پس مالک حقیقی نیز اوست. ملکیت اعتباری مانند مالک بودن انسان نسبت به اموال خودش، و منشا پیدایش ملکیت اعتبار، مختلف است مانند خرید و فروش، حیات، کار و تلاش و... و تنها وجه اشتراک این وجود در این است که مالکیت مالک اعتباری باید به اجازه مالک حقیقی باشد. (محسنی قندهاری، ۱۴۲۴، ج ۱: ۱۸۲-۱۸۳)

۲- استدلال

صغرا: کسانی که قائل به عدم ملکیت پذیری خون شده اند، آورده اند که ملکیت شرط مقوم بیع است و بعضی از فقهای شیعه نیز، ملک را شرط مقوم بیع دانسته اند. (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۶: ۲۱۰) صاحب جواهر نیز ادعای عدم خلاف کرده است که ملکیت عوضین شرط بیع است. (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۲: ۳۴۳) و همچنین از میان علما، آیت الله حائری به صراحت ادعای اجماع فرموده است. (حائری، ۱۴۱۸، ج ۸: ۲۲۰) آیت الله خوانساری نیز فرموده است که ما حدیث مستفیضه از پیامبر (ص) داریم که فرموده اند: «لا تبع ما لیس عندک». در ادامه آیت الله خوانساری آورده: مراد از عدم حضور مبیع عدم تسلط بر مبیع به خاطر عدم تملک است (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۳: ۸۷) با این حساب مستندات فتاوی فقها می تواند دلیلی برای اثبات صغرای عدم جواز بیع خون باشد.

کبرا: بعد از اثبات اشتراط ملکیت در بیع، در کبرای قیاس می توان بیان داشت که انسان مالک اعضای خود نیست بلکه مالک اعضای انسان، خداوند است. بنابراین خودش حق تصرف به هر نحو را ندارد مگر اینکه شارع اجازه دهد و چنین دلیل شرعی که دلالت کند بر تجویز مالکیت انسان بر اعضاء خودش در دست نیست. پس انسان مالک اعضای خود نبوده و اجازه خرید و فروش آن را ندارد.

توضیح: آیا انسان مالک حقیقی اعضای بدن خود که یکی از آن ها خون است، می باشد یا خیر؟

پاسخ این سوال برمی گردد به این امر که اولاً آیا روح (نفس) انسان، مالک بدن است یا خیر؟ و اگر مالک است آیا مالک تکوینی است یا مالک تشریحی؟ در پاسخ به این سوالات چند احتمال وجود دارد.



* عدم ملکیت: وجه عدم ملکیت انسان بر اعضا و جوارح خود، این است که روح انسان موجد و علت برای ایجاد اعضای بدن انسان نیست؛ بلکه صرفاً به امر و اذن خداوند، مدبر اعضا است، پس روح مالک اعضا هم نمی تواند باشد مگر اینکه شارع و مالک حقیقی اجازه دهد. (محسنی قندهاری، ۱۴۲۴، ج ۱: ۱۸۳)

* ملکیت تکوینی: وجه مالکیت تکوینی روح (نفس) بر اعضا این است که اگر چه نفس، علت تامه اعضا نیست، ولی خالی از علیت هم نمی باشد؛ زیرا حداقل علت قریبه و معده برای اعضا است. زیرا اگر روح نباشد اعضا، به اندک زمانی متلاشی خواهند شد. بنابراین وقتی روح، علت و موجد اعضا باشد هر علتی تکویناً مالک معلول خود نیز می باشد. (همان)

* ملکیت اعتباری (تشریحی): وجه مالکیت اعتباری این است که مالک حقیقی خداوند است. چون او خالق اعضای انسان است و خود انسان هیچ گونه ملکیت ذاتی ندارد، بنابراین برای مالکیت انسان نسبت به اعضای خود، نیاز به اجازه شارع و مالک حقیقی دارد؛ ولی دلیلی که دلالت بر چنین تجویزی نماید در دست نیست. بنابراین انسان به نحو مالکیت اعتباری نیز مالک اعضای خود نیست. (همان)

نقد و بررسی

اولاً همان گونه که در وجه ملکیت تکوینی تبیین شد، مالکیت خداوند بر انسان و اعضا و جوارح او منافی با مالکیت انسان نسبت به اعضایش نیست بلکه مالکیت انسان در طول مالکیت خداوند است، به این معنا که مالکیت دارای مراتبی است و روح انسان به لحاظ موجودیت و علت قریبه بودن خود، مالکیت ذاتی و تکوینی بر نعش دارد و این مالکیت چیزی جز تسلط انسان بر نفس و شئون است؛ زیرا وجدان و سیره عقلاً حاکم است بر این که هر انسان مسلط بر عمل و نفس خود باشد و شارع مقدس نیز این سیره عقلاً را منع ننموده و انسان را از تصرفات به نفس نهی نکرده است.

ثانیاً بر فرض که روح، مالکیت تکوین بر اعضا را نداشته باشد و مالکیت حقیقی از آن خداوند باشد؛ مالکیت ما نیز باید در طول مالکیت او با اجازه او باشد، حداکثر چیزی که می توان ادعا کرد این است که ما دلیل بر تجویز مالکیت و در ضمن خرید و فروش از ناحیه شرعی نداریم، اما در مقابل ما دلیل بر منع هم نداریم وقتی مسئله به اینجا رسید وظیفه اقتضا می کند که مراجعه به اصول عملیه و اطلاقات کلام شارع شود که تجویز بیع را نیز شامل می شود و خوشبختانه در کلام شارع قواعد عامه وجود دارد که اگر نتوان مالکیت مطلق را ثابت کرد حداقل مالکیت به این اندازه در حد خرید و فروش قابل اثبات است؛ مانند: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرَّبَا» (بقره/۲۷۵) و «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (نساء/۲۹)

ثالثاً پاسخ های فوق بنابر فرضی بود که ما صغرای قیاس را (اشترای مالکیت در بیع) بپذیریم؛ اما بنابر نظر برخی فقها مالکیت تقویت کننده ماهیت بیع نیست و از شرایط صحت بیع محسوب نمی شود تا در صورت



فقدان ملکیت، بیع باطل شود. (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۳: ۱۲؛ روحانی، ۱۴۱۲، ج ۱۵: ۲۸۷) بنابراین لازم نیست که حتماً طرفین بیع، مالک عوضین باشد بلکه تحت سلطه بودن عوضین در صحت بیع کافی است و بعضی از این بالاتر قدم برداشته و قدرت بایع بر تسلیم مبیع را مکفی در صحت بیع گذاشته-اند. (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۳: ۱۳)

رابعاً: در حدیثی فرمود «لایبِع فیما لایملک» حدیث با توجه به سیاقی مکانی که قرار دارد در کنار طلاق، عتق، و فاء به نذر ذکر شده است. باید همه اینها دارای سیاق واحدی باشد و از طرفی روشن است که در طلاق ملکیت مصطلح شرط نیست، بلکه به این معنی است که طلاق زوجه به دست زوج است، پس همان گونه که در طلاق این امر در دست زوج است در بیع هم باید بالفعل در دست بایع باشد و بتواند در آن تصرفاتی مانند بیع انجام دهد. (قمی، ۱۴۱۵: ۱۸۰)

خامساً: ادله مذکور به نحو عام در تمام اعضای بدن انسان جاری است که خون را نیز شامل می‌شود؛ اما در خصوص خون نیز می‌توان گفت خارج کردن خون از بدن با شرایط خاص، مقدار خاص و نگهداری در شرائط مناسب خودش، باعث مقاوم شدن بدن می‌شود؛ پس، در اصل خارج کردن خون اشکالی وجود ندارد. همچنین خون هم قبل از خارج کردن و هم بعد از خارج کردن دارای منفعت عقلانی است، و وقتی داری منفعت عقلانی بود منفعت عقلانی موجب مالیت می‌شود، پس اشکالی ندارد که انسان مالک خون خود باشد؛ چون خون از جمله اموالی بوده و داخل در اطلاق حدیث سلطنت می‌شود، و همچنین مالیت در چیزی باعث ایجاد عتق تصرف در آن اموال می‌شود؛ در نتیجه هیچ اشکالی ندارد که انسان مال خود را بفروشد.

جاودانگی احکام و تحولات زمان و مکان

با توجه به این مسئله که متقدمین فقهای شیعه قائل به حرمت بیع خون بوده‌اند اما از طرفی در شرایط عصر حاضر منافع بسیار برای خون کشف شده است و از ناحیه دیگر بعضاً در فتوای فقهای حاضر حکم به جواز بیع خون به چشم می‌خورد لازم به نظر می‌رسد که مسئله امکان تغییر احکام در شرایط و عصرهای متعدد با در نظر داشتن این نکته که دین اسلام کامل‌ترین دین است و احکام و مسائل آن برای همیشه و جاویدان است مورد بررسی قرار گیرد.

در این خصوص مبانی متعددی وجود دارد که به نحو تقریبی به ۳ مبنا و فرضیه برمی‌گردد که عبارتند از: ۱- احکام الهی همیشه ثابت است، ۲- احکام با تغییر موضوعات، ملاکات، مقتضیات تغییرپذیر است؛ مانند: تغییر حکم به جهت تغییر نظر مجتهد، تغییر حکم با تغییر ماهیت موضوع، تغییر حکم با تغییر مصادق موضوع، ۳- اما فرضیه سوم این است که در واقع و نفس الامر احکام، روی موضوعات ثابت است و با پدید آمدن موضوعات جدید، احکام مناسب با آن نیز کشف می‌شود. به این معنا که خداوند احکام را برای موضوعات با در نظر



داشتن تمام قیود و شرایط آن به نحو قضیه حقیقی جعل کرده اعم از اینکه آن موضوع در بالفعل، افراد خارجی داشته باشد یا نداشته باشد، اما بعد از گذشت زمان و یا به عبارت صریح بعد از تحقق قیود و شرایط موضوع که زمان و مکان نیز می‌تواند یک قید از قیود موضوع باشد این موضوع در خارج، بالفعل محقق می‌شود و با تحقق موضوع حکم واقعی آن نیز کشف می‌شود. از مبانی مذکور مبنای سوم موجه به نظر می‌رسد.

توضیح

(الف) قاعده فرعیت: در علم منطق یک قاعده عقلی داریم بنام قاعده فرعیت که عبارت است از «ثبوت شیئی لشیئی فرع ثبوت مثبت له (علامه طباطبائی، ۱۴۳۳: ۲۲)» یعنی ثابت کردن شیئی برای شیئی دیگر و یا به عبارت دیگر حمل یک شیئی به شیئی دیگر متفرع بر ثابت شدن شیئی دومی یا همان موضوع است.

(ب) المركب تنتفی به انتفاء اجزاء و توجد بوجود جميع الاجزاء: موضوع اعم از اینکه موضوع برای محمول غیر از احکام تشریعی باشد یا موضوع احکام تشریعی باشد، در فرض که صرف تحقق موضوع کارگشا نیست بلکه باید بقیه اجزاء و شرایط، محقق شود تا حکم حمل بر موضوع شود.

(ج) قضیه حقیقه خارجیة و ذهنیه: در قضیه حملیه موجه بنابر قاعده مذکور ثبوت شیئی لشیئی فرع ثبوت مثبت له باید قبل از حمل محمول بر موضوع، وجود موضوع محرز باشد؛ حالا این احراز وجود موضوع در سه موطن قابل تحقق است که به این لحاظ به سه دسته تقسیم می‌شود که عبارتند از قضیه ذهنیه، خارجیة، و حقیقیة (مظفر، ۱۴۱۵: ۱۳۰)

از این میان، احکام شرعی، گاهی موضوعشان قضیه خارجیة است؛ مثلاً مولای حکیم وجود علمای حاضر و بالفعل را در نظر بگیرد و بگوید که علما را اکرام کنید. گاهی موضوعشان قضیه حقیقه است؛ مثلاً مولای حکیم دستور دهد که علما را اکرام کنید اعم از این که فعلاً عالم موجود باشد و یا موجود نباشد و بعداً موجود شود. (شهید صدر، ۱۴۳۳، ۲: ۱۳-۱۴)

نتیجه: مطالب مذکور چنین است:

- موضوع حکم که بنابر قاعده فرعیت لازم التحقق است، ممکن است بسیط یا مرکب باشد. به طوری که بعضی اجزاء آن در گذشته محقق شده باشد و بقیه اجزاء آن مدتی بعد ایجاد شود. اما تا همه اجزاء، محقق نشده است تحقق حکم به مقتضای قاعده فرعیت اماکن پذیر نیست.

موضوع حکم گاهی به نحو قضیه خارجیة است؛ یعنی تمام افراد آن موضوع، بالفعل در خارج موجود هستند و گاهی به نحو قضیه حقیقیة است و داری افراد بالقوه می‌باشد.

با توجه به مقدمات مطالب که ذکر شد و روایات که دال بر ثبوت احکام است مانند: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ -ع- عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَقَالَ حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ»



الْقِيَامَةِ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۵۸؛ مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱۲: ۱۹۶) حکم همیشه برای موضوع ثابت است و انفکاک ندارد منتها با این تفاوت که گاهی موضوعات به گونه‌ای هستند که نسبت به زمان و مکان تغییر و تحولات وارده لا بشرط است، مانند بسیاری از احکام از قبیل وجوب روزه و نماز که در تمام حالات اولیه و اختیاریه نه حالات ثانویه و اضطراریه ثابت است؛ اما گاهی موضوع احکام نسبت به مقتضیات زمان و مکان و ملاکات دیگر بشرط شیئی است، مانند بسیاری از احکام که اگر آن شیئی مشروط بود حکم جاری است و الاخیر، مانند وجود منفعت معتد به عقلائی در ثمن و مثن.

طهارت اصل عوضین

یک از مسائلی که در صحت و یا بطلان خرید و فروش نقش دارد، طهارت و نجاست عوضین است. بعضی از فقها، مانند صاحب وسائل الشیعه (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷: ۸۴) با استناد به بعضی آیات و روایات، طهارت را در صحت معاملات شرط میدانند. بعضی از فقهاء (فخر المحققین، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴۲۵؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۲: ۱۲؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱: ۲۷) قائل به عدم صحت بیع نجاسات هستند.

در مقابل برخی از فقهاء طهارت عوضین را در صحت بیع شرط نمی‌دانند؛ زیرا طهارت در مالیت عرفی مخصوصاً غیر ماکولات و مشروبات تأثیر ندارد و همچنین نزد متشرعین نیز زمانی که اشیاء نجس ملک محسوب شود مانعی از خرید و فروش نمی‌دانند و این شرط را قبول ندارند. در این خصوص سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا دلیلی بر عدم صحت معامله با نجاسات وجود دارد یا خیر؟ از میان روایات آن روایت که بیشتر به آن تمسک می‌شود روایت تحف العقول است؛ اما این روایت نیز از جهات مختلف، دچار اشکال است، اولاً اشکال سندی دارد همچنان که امام خمینی می‌فرماید: «و هی أختفی سنداً و أوضح دلالة من غیرها» (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۹) و همچنین آنچه از «مصباح الفقاهه» که در ذیل نیز متذکر خواهیم شد به ضعف سندی این روایت اشاره دارد.

ثانیاً حدیث مذکور ضعف دلالی دارد؛ فقهاء بین خون پاک و خون نجس فرق قائل شده اند و خرید و فروش خون پاک را جایز دانسته اند (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱: ۲۷)؛ حدیث تحف العقول دلیلی بر حرمت تمام منافع اعم از خون پاک و خون نجس ندارد، بنابراین اگر بخواهیم به ظاهر این حدیث استناد کنیم مطلب بر می‌گردد به چیزی که احدی فتوای نداده است و اگر بخواهیم حرمت را اختصاص به خون نجس دهیم خلاف ظاهر است، چنانچه بعضی علما نیز به همین مطلب اشاره دارند (خوئی، بی تا، ج ۱: ۵۴). حالا با توجه به این اقوال و ادله و بررسی آیات و روایات که طهارت را شرط صحت بیع به خصوص بیع خون میدانند میتوان نتیجه گرفت که اعیان نجس و متنجس اعم از خون و غیر خون اگر منافع معتدبه عقلائی نداشته باشند قول اول قولی متین است اما اگر مانند خون و امثال آن منافع معتدبه عقلائی داشته باشد قول دوم نزدیک به حق خواهد بود

گفتار سوم: بررسی مبانی احکام خرید و فروش خون

ادله حرمت بیع خون

الف) آیات

آیاتی است که به حرمت بیع خون دلالت دارد مانند: بقره/۱۷۳، مائده/۳، انعام/۱۴۵، نحل/۱۱۵، بقره/۱۸۸، و نساء/۲۹

دلیل اول:

* آیاتی که ذکر شد همانند آیه اول و چهارم با تفاوت هایی که بینشان است ولی ظاهر این آیات عمومیت دارد و هرگونه انتفاعات و بهره برداری از میت، خون، گوشت خنزیر و... را شامل می شود «نقل فی المنتهی إجماع المسلمین كافة علی تحريم بیع المیتة و الخمر و الخنزیر. قال: قال الله تعالی «حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ الْمِیْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخَنزِیرِ» و المراد: تحريم الأعیان و وجوه الاستمتاع (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۸: ۷۳)»

* در حدیث پیامبر اکرم (ص) داریم که فرموده اند: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئًا حَرَّمَ ثَمَنَهُ» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵، ج ۲: ۱۱۰)

نتیجه: پس یک از انتفاعات میت، خون و... که خرید و فروش آنها است حرام می باشد و در نتیجه ثمنی که در مقابل این ها قرار داده شود نیز حرام خواهد بود.

دلیل دوم

متعلق احکام شرعی فعلی از افعال مکلفین است؛ بنابراین از آنجایی که در مانحن فیه، در آیات همانند آیه اول، دوم، و چهارم حکم شرعی به اعیان خارجی تعلق گرفته است، باید فعلی در تقدیر گرفته شود؛ چون متعلق احکام شرعی فعل از افعال مکلفین است نه اعیان خارجی. حذف متعلق حکم، افاده عموم می کند؛ لذا بعضی از فقها (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱: ۹۷؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۶۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۴۶۴) از آیه عمومیت استفاده کرده اند. البته همانگونه که واضح و روشن است در عبارت خلاف و نهاییه الاحکام، شاهد مثال، بیع میت است نه بیع خون؛ اما از آن لحاظ که در آیه، لفظ دم نیز در کنار خون قرار داده شده، می توان گفت که از آیه هر آنچه که برای میت ثابت است برای خون نیز ثابت خواهد بود.

نتیجه: پس بنابراین تمام انتفاعات خون، میت و... اعم از خرید و فروش و غیر آن حرام است.

۳ - نقد و بررسی

اولاً: اگر نگاه مختصری حول آیه ۱۷۳ سوره بقره، ۳ سوره مائده، ۱۴۵ سوره انعام و آیه ۱۱۵ سوره نحل صورت گیرد به خوبی می توان گفت: قرآنی وجود دارد که می تواند اثبات کند که مطلق حرمت انتفاع را نمی توان از آیات مذکور ثابت کرد؛ بلکه مراد از حرمت انتفاع در آیات مذکور، حرمت اکل و شرب آنها است نه





مطلق انتفاع آن، و آن قرائن عبارتند از:

۱- بدون در نظر داشت قرینه خارجی، اگر یک نگاهی به صدر و ذیل خود آیات و آیه ۱۷۲ سوره بقره که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» و آیه ۴ سوره مائده که می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» بیندازیم و همچنین با توجه با اینکه در صدر و ذیل آیات از خوردنی‌ها سخن به میان آمده این نشانگر این است که این آیات در مقابل تبیین مأكولات و مشروبات حرام است؛ ضمن اینکه عبارت علماء نیز، بیانگر این است که اطلاق آیات انصراف به خوردن دارد چنانچه شیخ انصاری می‌فرماید: «مع أن الأكل هي المنفعة المتعارفة المنصرف إليها الإطلاق في قوله تعالى حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ المسوق لها الكلام في قوله تعالى أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا» (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱: ۱۰۰) و همچنین مرحوم اشتهاری در مدارک العروه ضمن تبیین مدارک نجاست خون می‌فرماید، جمله «عَلَى طَاعِمٍ يَطْعُمُهُ» صلاحیت قرینه واقع شدن را دارد تا بتواند مانع ظهور بدوی آیه شود (اشتهاری، ۱۴۱۷، ج ۲: ۴۵۸)، بنابراین همانگونه که جمله مذکور می‌تواند قرینه شود که آیه در مقام تبیین حرمت است نه تبیین نجاست، به طریق اولی می‌تواند قرینه شود که آیه در مقام تبیین مأكولات حرام است نه مطلق منافع متصوره و مقصوده. بنابراین برای حکم به حرمت در آیه شریفه مورد استدلال، شمولی متصور نیست تا با این عموم به دست آمده از حذف متعلق و یا به هر نحو دیگر همه انتفاعات از جمله خرید و فروش را نیز در بر بگیرد، بلکه مراد تحریم منافع محرمه مانند خوردن و آشامیدن خون مراد است. منابع اسلامی نشان می‌دهند که خوردن خون در میان اعراب جاهلی رواج داشته و از آن به عنوان مواد غذایی یاد شده است (فاضل مقداد، بی تا، ج ۲: ۲۷). بنابراین خداوند بدین وسیله می‌خواست اعراب و دیگر مخاطبان را از این عمل باز دارد؛ لذا آیه شریفه به حرمت دیگر منافع خون دلالت ندارد و اگر بقیه منافع نیز حرام باشد باید از دلایل دیگر استنباط کرد و در این آیات صلاحیت استنباط چنین حکم وجود ندارد.

۲- یکی از ارکان استدلال به حرمت بیع خون، میته و... روایت ابن ابی جمهور است «ان الله إذا حرم شيئاً حرم ثمنه». اما این حدیث اولاً مرسل و ضعیف است؛ زیرا ابن ابی جمهور این حدیث را بدون سند ذکر کرده است ثانیاً بر فرض این که ما این حدیث را بپذیریم، با این روایت نمی‌توان مطلق انتفاعات و مطلق خرید و فروش را حرام دانست، زیرا مناسبت حکم و موضوع اقتضاء دارد که فروش خون و اخذ ثمن در مقابل آن، تنها به لحاظ منفعت محرمه آن حرام باشد و بعبارت دیگر طبق فرموده فخر المحققین حلی حرمت و عدم حرمت خرید و فروش هر شیئی، دایر مدار منافع آن است. یعنی اگر همه منافع آن محله بود بیع آن جایز است و اگر برعکس باشد جایز نیست. اما اگر منافع آن مختلف باشد، در این صورت اگر اکثر منافع آن محله بود، ملحق به قسم



اول و اگر اکثر منافع آن محرمه بود ملحق به قسم دوم خواهد بود و بیع آن جایز نیست (فخر المحققین، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴۰۱).

ب) روایات

معمولا کسانی که قائل به بطلان بیع خون شده اند به دو دسته از روایات استناد میکنند؛ دسته اول آیاتی که دلالت دارد که بیع شیء نجس باطل است؛ مانند روایت تحف العقول و امثال آن که در این خصوص در اشراط طهارت در اصل عوضین بحث صورت گرفت و پاسخ داده شد؛ اما نسبت به زمان ما با توجه به این که هدف از خرید و فروش خون خوردن و آشامیدن نیست؛ بحث، خونی است که به عنوان فرآورده‌های پزشکی استفاده می‌شود. دیگر بحث خوردن و آشامیدن و یا نداشتن منفعت محلله آن محل از اعراب ندارد، و آنچه که باقی می‌ماند صرفاً مسأله نجاست خون است که اشراط طهارت در همه جا به خصوص در ما نحن فیه موضوعیت ندارد.

اما دسته دوم از روایات که به آن استدلال می‌شود روایتی است که دلالت بر حرمت بیع خون دارد، در این خصوص اگر چه روایات متعدد وجود دارد که هر کدام به هر دلیلی خیلی قابل تأمل نیست اما آن روایت که اکثرا به آن استناد می‌کنند مرفوعه واسطی است، که در آن از خرید و فروش هفت چیز منع شده است که یکی از آن‌ها بیع خون است (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۴: ۱۷۱) بنابراین همچنان که در روایت مذکور صراحت بر منع از بیع دارد به این روایت استدلال نموده و بیع خون را جایز نمی‌دانند.

نقد و بررسی

اما این روایت با توجه به این نکته که در منع قصابین از بیع خون صادر شده، و در قصابی چیزهای به فروش میرسد که برای خوردن استفاده می‌شود، و همچنین در ذیل روایت، از چیزهایی نهی شده که بی‌شک جهت نهی، خوردن آن‌هاست. نشان می‌دهد که روایت در صدد تبیین منع خرید و فروش، به هدف خوردن و آشامیدن است نه مطلق منافع آن؛ چنانچه شیخ انصاری نیز به همین مطلب اشاره دارد (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱: ۲۷-۲۸) و مطلب دیگر این که این روایت مرفوعه است و قابل اعتماد نیست و جبر ضعف سند به عمل مشهور نیز از نظر صغری و کبری دچار اشکال است؛ پس با توجه به ادله فراوان دیگر و بر فرض ثبوت استدلال، عمل مشهور جابر ضعف سند نیست (خوئی، بی تا، ج ۱: ۵۵). بنابراین با استفاده از روایت هم مطلقا نمی‌توان حرمت منافع خون را استفاده کرد، مگر اینکه منفعت محلله عقلایی نداشته باشد و یا اینکه برای هدف حرام خرید و فروش صورت گیرد.

ج) اجماع

بعضی از علما (علامه حلی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۴۶۳؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱: ۲۷؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ج ۲: ۵) قائل به اجماعی بودن عدم جواز بیع خون شده‌اند، که یا به نحو صریح در خود خون ادعای اجماع دارند،



یا به موارد اعمی از خون مانند عدم جواز بیع عین نجس ادعای اجماع دارند که شامل خون نیز می‌شود، اما قبل از همه یک بحث در خصوص مدرکی بودن و عدم مدرک بودن اجماع مطرح است که باید فرق این دو و مقدار ارزش و حجیت آن روشن شود

۱- اجماع مدرکی و غیر مدرکی

اصل حجیت اجماع در فقه شیعه مبتنی بر کاشفیت آن از قول معصوم است. یعنی در صورتی حجت است که اجماع کاشف از قول معصوم باشد، اما این اجماع، گاه، تعدی صرف است یعنی مبتنی بر هیچ مدرک و دلیلی نیست؛ در مقابل، گاهی اجماع، مدرکی و مبتنی بر دلیل خاص است (سبحانی، ۱۳۸۷، ۱۷۱).

۲- جایگاه اجماع مدرکی

از آنجایی که در کل ارزش اجماع مبتنی بر کاشفیت از قول معصوم است واضح است که اجماع ارزش استقلالی و تام دارد، اجماع غیر مدرکی و تعدی است؛ اما اجماع مدرکی حجت نیست به این معنا که چون مبتنی بر دلیل لفظی و یا غیر لفظی است که در دست فقیه قرار دارد، لذا از خود مستقلاً ارزش و حجیت ندارد مگر اینکه مستند و مدرک او دارای ارزش باشد، که در این فرض نیز در حقیقت حجیت مربوط آن مستند است نه مربوط به اجماع مدرکی. پس اجماع مدرکی بما هو هو حجت نیست (همان).

۳- نقد و بررسی

اولاً اجماع مذکور مدرکی است و مدرک آن نیز روایاتی است که نمی‌توان از آن چنین حکمی را استخراج کرد، ثانیاً آنچه علمای متقدم بر آن ادعائی اجماع نموده اند این است که خون از حیثی که منفعت عقلانی ندارد مورد اجماع بوده و حالا از آن حیث که منفعت عقلانی دارد مورد بحث است پس این دو با هم تفاوت موضوعی دارند، و ثالثاً آنچه از عبارت فقهای عظام بدست می‌آید اجماعشان بیشتر دائرمدار نجاست خون و عدم انتفاع آن است که قبلاً گفته، و از طرفی در زمان حاضر منافع شدید در خون وجود دارد، پس اجماع مذکور از باب سالبه به انتفاع موضوع مردود است

ادله جواز بیع خون

الف) بنائی عقلاء و وجود منفعت محلله

مسلم است که در عصر حاضر خون داری منفعت محلله عقلانی و متعدبه است و مقتضای قاعده اولی عقلانی، جواز و صحت انتفاع به هر چیزی است که داری منفعت عقلانی می‌باشد (اشتهاردی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۴۴۲) مگر اینکه دلیل بر منع آن داشته باشیم که بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که دلیلی بر منع وجود ندارد، در نتیجه بیع خون جایز است چنانچه آیت الله محسنی نیز به این حقیقت اشاره دارد (محسنس قندهاری، ۱۴۲۴، ج ۱: ۱۸۲).

ب) آیات و روایات

بعد اثبات عدم دلیل بر حرمت، براساس قاعده اولی اجتهادی اصولی همه امور، اعمال، و اشیاء تا وقتی که از طرف شارع مقدس نهی نشده باشد حکم به اباحه می‌شود، و ضمن اینکه این حقیقت را می‌توان از بعضی آیات و روایات و فرمایشات علما نیز استفاده کرد، از جمله آیاتی که می‌فرماید: «مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (الاسراء/ ۱۵) و مانند روایتی از امام صادق (ع) که می‌فرماید «قَالَ وَقَالَ الصَّادِقُ ع كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّىٰ يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۶: ۲۸۹) چون حکم حرمت بیع خون تبیین نشده است، آیه و روایت دلالت بر اباحه و عدم عقاب دارد. علاوه بر آن قاعده اولیه آیات و روایت وجود دارد که می‌توان جواز بیع را از آن استفاده کرد؛ مانند اطلاق آیات: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا»، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، و «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» به این عبارت که مقصود از بیع در آیه بیع عرفی است یعنی هر عملی را که عقلاء بیع تلقی کند شارع نیز آن صحیح می‌داند. مگر اینکه دلیل خاص بر منع آن از سوی شارع داشته باشیم، مانند برخی از روایات رسیده (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷: ۸۴)، و دعائم الاسلام (مغربی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۸-۱۹). این روایات بر فرض اینکه ضعف سندى داشته باشد هیچ ضررى به استدلال و مقصود ما وارد نمى‌کند، چون ضعف سندى آن با عمل اصحاب و خالى بودن آن از معارض جبران مى‌شود، ضمن این که بعضى علما نظیر آیت الله محسنى نیز از این آیات مذکور حکم به جواز را استفاده کرده است (محسنى قندهارى، ۱۴۲۴، ج ۱: ۱۸۲ و ۱۸۳)، و همچنین در خصوص مانحن فیه در نزد اهل عرف و عقلا، تبادل خون، قطعاً بیع تلقی می‌شود و از طرفی بررسی شد که هیچگونه دلیلی بر رد این اطلاق وجود ندارد؛ پس می‌توان از این آیات نیز استفاده کرد که بیع خون جایز است.

نتیجه

* فقهای امامیه در زمینه خرید و فروش خون اختلاف نظر دارند، و متقدمین از فقهای شیعه قائل به حرمت خرید و فروش خون نجس شده اند.

* فقهای که قائل به حرمت خرید و فروش خون شده اند، با در نظر داشتن این که خون منفعت عقلانی ندارد به آیات، روایات و اجماع استناد نموده است، و در نتیجه بیع آن باطل و حرام است.

* فقهای که قائل به جواز خرید و فروش خون شده اند به آیات، روایات و بنای عقلاء استناد نموده اند، البته با توجه به اینکه اولاً مقتضی موجود است یعنی خون داری منفعت عقلانی است پس هم متصف به مالیت می‌شود و هم متصف به ملکیت، ضمن اینکه حرمت خرید و فروش خون در گذشته مانع جواز آن در شرائط فعلی نمی‌شود زیرا تغییر حکم با تغییر موضوع و یا بعضی شرائط موضوع کاملاً معقول و ممکن است، ثانیاً مانع مفقود است یعنی دلایل که قائلین به حرمت ارائه نموده است دلایل تام نیست، بنابراین طبق قاعده اولیه و بنای عقلاء،



و عمومات آیات و روایات، خرید و فروش خون اگر به هدف باطل نباشد جائز است و نه تنها اشکال شرعی ندارد بلکه شرع مؤید آن نیز هست.



فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

- ۱- ابن ابي جمهور، محمد بن زين الدين، (۱۴۰۵ق)، عوالی النالی الزيزية فی الاحاديث الدينيه، ۴ جلدی، قم، دار سيد الشهدا.
- ۲- اشتهاړدی، علی پناه، (۱۴۱۷ق)، مدارک العروء، ۳۰ جلدی، تهران، دار الأسوء للطباعة و النشر، اول.
- ۳- مجلسی اول، محمد تقی، (۱۴۰۶ق)، روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، ۱۳ جلدی، قم، مؤسسه فرهنگي اسلامي کوشانبور، دوم.
- ۴- بحرانی، آل عصفور، يوسف بن احمد بن ابراهيم، (۱۴۰۵ق)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ۲۵ جلدی، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، اول.
- ۵- سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۳۸۷ش)، الموجز فی اصول الفقه، قم، مؤسسه الامام الصادق.
- ۶- حائری، سيد علی بن محمد طباطبایي، (۱۴۱۸ق)، رياض المسائل، ۱۶ جلدی، قم، مؤسسه آل البيت، اول.
- ۷- حسن، مصطفوی، (۱۳۶۰ش)، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۸- حلّی، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدي، (۱۴۱۹ق)، نهاية الاحکام فی معرفة الأحکام، ۲ جلدی، قم، مؤسسه آل البيت، اول.
- ۹- حلّی، فخر المحققين، محمد بن حسن بن يوسف، (۱۳۸۷ش)، إيضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ۴ جلدی، قم، مؤسسه اسماعيليان، اول.
- ۱۰- حلّی، مقداد بن عبد الله سيوري - مترجم: بخشايشی، عبد الرحيم عقیقی، (بی تا)، کنز العرفان فی فقه القرآن - ترجمه، دو جلدی، قم، پاساژ قدس پلاک ۱۱۱، اول.
- ۱۱- حلّی، مقداد بن عبد الله سيوري، (۱۴۰۴ق)، التتقيح الرائع لمختصر الشرائع، ۴ جلدی، قم، انتشارات کتابخانه آية الله مرعشي نجفی، اول.
- ۱۲- حلّی، مقداد بن عبد الله سيوري، (۱۴۲۵ق)، کنز العرفان فی فقه القرآن، ۲ جلدی، قم، انتشارات مرتضوی، اول.
- ۱۳- امام خمینی، روح الله موسوی، (۱۴۱۵ق)، المكاسب المحرمة، ۲ جلدی، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، اول.
- ۱۴- امام خمینی، روح الله موسوی، (۱۴۲۱ق)، کتاب البيع، ۵ جلدی، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، اول.





- ۱۵- خوانساری، سید احمد بن یوسف، (۱۴۰۵ق)، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ۷ جلدی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، دوم.
- ۱۶- خویی، ابو القاسم موسوی، (بی تا)، مصباح الفقاهة، ۷ جلدی، بی جا.
- ۱۷- انصاری، مرتضی، (۱۴۱۵ق)، کتاب المکاسب، ۶ جلدی، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، اول.
- ۱۸- سبزواری، سید عبد الأعلى، (۱۴۱۳ق)، مهذب الأحکام، ۳۰ جلدی، قم، مؤسسه المنار، چهارم.
- ۱۹- مظفر، محمد رضا، (۱۴۱۴ق)، اصول الفقه، ۲ جلدی، قم، مطبوعه مکتب الاعلام الاسلامی، اول.
- ۲۰- مظفر، محمد رضا، (۱۴۱۵ق)، المنطق، قم، انتشارات اسماعیلیان، یازدهم.
- ۲۱- طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، (۱۴۰۷ق)، الخلاف، ۶ جلدی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول.
- ۲۲- حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعة، ۳۰ جلدی، قم، مؤسسه آل البيت، اول.
- ۲۳- شهید ثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۱۲ق)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (با حاشیة سلطان العلماء)، ۲ جلدی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول.
- ۲۴- قمی، صادق حسینی روحانی، (۱۴۱۲ق)، فقه الصادق، ۲۶ جلدی، قم، دار الكتاب - مدرسه امام صادق، اول.
- ۲۵- قمی، محمد مؤمن، (۱۴۱۵ق)، کلمات سدیة فی مسائل جدیدة، یک جلدی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول.
- ۲۶- محسنی قندهاری، محمد آصف، (۱۴۲۴ق)، الفقه و مسائل طبیة، ۲ جلدی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول.
- ۲۷- کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی، ۸ جلدی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چهارم.
- ۲۸- شهید صدر، محمد باقر، (۱۴۳۳ق)، الحلقة الثانیة، اعداد: شیخ محسن غرویانی نیشابوری و شیخ عبدالجواد ابراهیمی شاهرودی، قم، انتشارات دار العلم، هفتم.
- ۲۹- مغربی، ابو حنیفه، نعمان بن محمد تمیمی، (۱۳۸۵ش)، دعائم الإسلام، ۲ جلدی، قم، مؤسسه آل البيت، دوم.
- ۳۰- نجفی، محمد حسن، (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، هفتم.
- ۳۱- علامه طباطبائی، محمد حسین، (۱۴۳۳ق)، بدایه الحکمة، موسسه النشر الاسلامی، هجدهم.